

میگوید
بیک نفس نویسنده
تو نیست

از غارت است همه در راه
تو که نیست در مصلحت
آنچه نیست از کج نقل
بینه غفلت تو در کوشش
یکی هیچ غرضت در طلب
در بر خود مگره میزند
رشته تویی که جوید
تو از آن مرضی و بیست
از خداوند خودنداشی
لا اله الا الله
بشعشع غلظت این فیه
در تو به روی خودت
باز نفس بدست تعارف
ریخت بروی جفت و با
خواست تا تو کند نه
از بهر تو بخت بر تو
بخت در بیخوفت
ماید زنده کنه کار
چون است با آن زار
کرد بر تو نشین کرد
گشت بیک که ز غولها

بخت را نه ترا بشود
بخت است که بر تو
از همه سیر ما کنی
در بیان غایت
هر چه از دنیا بدو امان
خواند اخلاصت به حکام
هر جای اخلاصت است
در نماز کرد و جهاد
منفرد در نماز هر کس
بیت فیه در در کوشش
در نماز هر کس که است
بیک صبر ای برادرین
خواند با ز طبع
بخت حق را که خواند
بخت از خلاصه لغت
روز رفته کن در است
دار که از حیل شکر
افشاش من هر خدا
نمود هر که این قول
گودر شکر خویش
بلند اندا که در دنیا
بخت را نه ترا بشود
بخت است که بر تو
از همه سیر ما کنی
در بیان غایت
هر چه از دنیا بدو امان
خواند اخلاصت به حکام
هر جای اخلاصت است
در نماز کرد و جهاد
منفرد در نماز هر کس
بیت فیه در در کوشش
در نماز هر کس که است
بیک صبر ای برادرین
خواند با ز طبع
بخت حق را که خواند
بخت از خلاصه لغت
روز رفته کن در است
دار که از حیل شکر
افشاش من هر خدا
نمود هر که این قول
گودر شکر خویش
بلند اندا که در دنیا

کیم